

بررسی عوامل اجتماعی رشد و انحطاط علم در بین مسلمین از قرون دوم الی پنجم هجری در مرکز خلافت (شهر بغداد)

وحید ولی‌زاده زرنقی^۱، داود علیپور^۲

^۱ کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز (نویسنده مسئول)

^۲ کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه پیام نور تهران غرب

چکیده

موضوع پژوهش حاضر، بررسی عوامل اجتماعی رشد و انحطاط علم در بین مسلمین از قرون دوم الی پنجم هجری در مرکز خلافت (شهر بغداد) می‌باشد. در این پژوهش متغیرهای ما شامل متغیرهای مستقل که عبارتند از: شیوه تولید، رونق اقتصادی، آزادی‌ها، اخلاقیات عقل‌گرایان و اخلاقیات نقل‌گرایان و متغیرهای وابسته شامل: رشد علم و انحطاط علم می‌باشد. در این تحقیق با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای و فیش‌برداری از کتاب‌ها و مقالات برای جمع‌آوری اطلاعات بهره گرفته ایم و با توجه به نتیجه تجزیه و تحلیل دریافتیم که بین رونق اقتصادی، آزادی‌ها در جامعه، اخلاقیات عقل‌گرایان و رشد علم رابطه وجود دارد. هم‌چنین بین شیوه تولید، اخلاقیات نقل‌گرایان و انحطاط علم رابطه وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: رشد و انحطاط علم، شیوه تولید، آزادی‌ها

مقدمه

امروزه یکی از فاکتورهای اصلی توسعه یافتگی و برتری جوامع نسبت به دیگران میزان حضور آنها در صحنه های تولیدهای علمی است که در زیست جهان حاضر از آن به عنوان یکی از طرق تولید ثروت یاد می شود، شاخصی که در جوامع بین الملل به عنوان معیاری در جهت رتبه بندی کشورها از نظر سطح علمی به حساب می آید. در واقع فعالیت های علمی در هر جامعه ای به عنوان محور اصلی کلیه فعالیت های توسعه ای آن جامعه بشمار می آید چرا که توسعه و پیشرفت یک کشور در تمامی ابعاد به پیشرفت علمی آن کشور بستگی دارد، پس پر واضح است که یکی از ملزومات پیشرفت و توسعه در هر جامعه ای توان و سطح علمی در آن جامعه می باشد. با توجه به این مقدمه، یکی از مسائل اصلی که در رابطه با عقب ماندگی جهان اسلام مطرح است فقدان یا ضعف نهادهای علمی است. تا همین دو قرن پیش در قسمت اعظم جهان اسلام نه کسی به دنبال علوم جدید بود و نه اساساً از وجود علوم و دانش های جدید آگاهی داشت (زیباکلام، ۱۳۹۰: ۲۱۳). می توان گفت این مشکل یک واقعیت بسیار پیچیده اجتماعی است، در واقع رشد و انحطاط علم در درون یک جامعه یک پدیده و مسئله کاملاً اجتماعی است. با کمی اغماض می توان گفت، تمام مشکلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و علمی و آن چه در مجموع عقب ماندگی نام گرفته است ریشه های تاریخی دارند و رفع و یا تخفیف آن مشکل ها هم بدون مراجعه به ریشه های تاریخی و شناخت دقیق آن ها به احتمال زیاد غیرممکن است (قلی، ۱۳۹۲: ۳۰). بررسی های آماری و تاریخی نشان می دهند که فعالیت های علمی در بین مسلمین در قرون سوم، چهارم و تا ابتدای پنجم هجری توسعه پیدا می کند و بعد از ابتدای این قرن رو به افول می گذارد (قانعی راد، ۱۳۸۴: ۸). و به قول یکی از محققین این حوزه اگر دادن جایزه نوبل در آن زمان رسم بود دانشمندان مسلمان همه جوایز را درو می کردند (زیباکلام، ۱۳۹۰: ۲۱۶). و یا به قول آدام متز (۱۳۷۸): "مسلمین در آن قرون، رنسانس اسلامی را شکل دادند. "زمانی (قرون اول هجری) تنها در کتابخانه بیت الحکمه بغداد ۴ میلیون جلد کتاب موجود بود و در اسپانیا سالانه ۸۰ هزار جلد کتاب تالیف می شد، گروه های دانشجویی از انگلستان، فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی به عزم تحصیل به سوی مراکز علمی مسلمین رهسپار می شدند و تاثیر تمدن اسلامی تا آن جا بود که روی درب بزرگ کلیسای سن پیر روم جمله لا اله الا الله و محمد رسول الله نوشته شده بود (قربانی، ۱۳۷۴: ۱۰). اما این شکوه علمی در قرن پنجم در جهان اسلام رو به افول گذاشت به قول حافظ "خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود" و وضع دانش در جهان اسلام به همین حال نماند و به زودی آثار توقف و انحطاط در ناحیه علوم آشکار شد و ظهور این توقف و انحطاط از اوایل قرن پنجم یعنی بعد از دوره ای است که آخرین ستارگان درخشندگی علوم قرن چهارم راه افول در پیش گرفتند (صفا، ۱۳۸۸: ۱۶۲). اکثریت دانشمندان صاحب نام اسلامی در عرض قرن دوم تا پنجم هجری درخشیده اند و اگر از استثنائات بگذریم در حوزه علوم طبیعی از قرن پنجم به بعد دیگر کمتر با نام های مشهور مواجه می شویم (زیباکلام، ۱۳۹۰: ۲۲۱). متأسفانه در بین مسلمین به ویژه در طی قرون اخیر علی رغم شعارهای فراوان تلاش بایسته ای در جهت ریشه یابی این مسئله انجام نیافته است که نتیجه آن نیز وضعیت فعلی است که به اذعان قریب به اتفاق همه صاحب نظران شایسته جهان اسلام نیست، و متأسفانه در کشور خودمان و به ویژه در طی حداقل دو سده اخیر علی رغم شعارهای فراوان تلاش بایسته ای در جهت ریشه یابی این مسئله انجام نیافته است که نتیجه آن نیز وضعیت فعلی است که به اذعان قریب به اتفاق همه ی صاحب نظران شایسته ی مقام و منزلت جهان اسلام امروز نیست.

مبانی نظری

در این پژوهش از دیدگاه کارکردگرایی و نظریه معروف زیربنا و روبنای مارکسی و هم چنین نظریات معروف در حوزه جامعه شناسی علم بهره گرفته ایم:

رویکرد کارکرد گرایی: اساس این نظریه این است که هر کل مرکب از اجزائی است که به نحو خاصی با هم ترکیب شده‌اند و حتی اگر دو بخش یعنی اجزاء و کل دچار تغییر و دگرگونی شوند باز هم به حفظ و ثبات کل سیستم و نظم کمک می کنند (توکل، ۱۳۸۵: ۲۷). در این میان پارسونز یکی از نظریه پردازان شاخص در حوزه کارکردی ساختی می باشد، وی سیستم کل یا نظام اجتماعی را متشکل از چهار خرده نظام کوچک تر می داند که مهم ترین آن ها از نظر پارسونز «نظام فرهنگی» است، که این نظام خود از ارزش ها، ایده ها، اعتقادات و باورهای جمعی تشکیل شده است (تنهایی، ۱۳۸۷: ۱۸۸). از نظر پارسونز این سیستم اجتماعی بزرگ در شرایطی می تواند کارکرد مناسب داشته باشد که تمام خرده سیستم یا نظام ها از سلامت مطلوب برخوردار باشند (همان منبع ص ۱۸۹). بر این اساس اگر نهادهای و فعالیت های علمی در یک سیستم اجتماعی به عنوان یک زیر سیستم اجتماعی در نظر گرفته شود، این زیر سیستم به طور معمول و طبیعی باید خرده سیستم های موجود در جامعه و هم نظام کلی جامعه در ارتباط باشد و عملکرد مثبت و منفی این زیر سیستم به هماهنگی و یا ناهماهنگی و عدم تناسب خرده سیستم های دیگر جامعه بستگی دارد. در واقع هم خود نیازمند کارکرد دیگر عناصر و تاثیر پذیری از آن هاست و هم این که کارکرد آن ها مورد نیاز سایر عناصر کل نظام و موثر بر آن است (عبدالهی، ۱۳۷۲: ۵۸). به طور نمونه، اگر زیر سیستم اقتصادی حاکمیت، به تخصیص اعتبارهای لازم از محل درآمد ناخالص ملی، جهت انجام طرح های تحقیقاتی در اختیار نهاد علم در قالب زیر سیستم نظام اجتماعی قرار ندهد این زیر سیستم (نهاد علم) بعد از مدت زمان کوتاهی به افول در حوزه تولید علم رو به رو می شود. به عنوان مثال ساختار سیاسی و اولویت های آن از یک سو و میزان حمایت اجتماعی- سیاسی، آزادی عمل و بیان و حمایت مالی در قالب تخصیص اعتبارهای لازم که فعالان در عرصه علمی در جهت انجام فعالیت های علمی خود دریافت می کنند از سوی دیگر، همگی بر میزان موفقیت و کارایی فعالیت عالمان تاثیر گذار است (توکل، ۱۳۸۹: ۲۷).

نظریه مارکسیستی: مارکس به دو مساله مهم در بحث مناسبات اقتصادی در قالب دو اصطلاح زیربنا^۱ و روبنا^۲ تاکید و توجه دارد. از نظر وی آن چه جامعه را می سازد و یا شکل می دهد مشتی مفاهیم ذهنی به نام کارکرد، نهادهای، یا وفاق اجتماعی، ارزش های اجتماعی و ... نیست بلکه آن چه جوامع بشری را در طول تاریخ ساخته، مجموعه نیروهای تولیدی از یک سو و مناسبات تولیدی از سوی دیگر است که وی جمع جبری این عوامل را زیر بنای یک جامعه می نامد. به باور وی آن چه که ستون فقرات است، اساس و شکل و بافت یک جامعه را می سازد، زیربنای آن جامعه می باشد. از نگاه وی آنچه که زیربنا و یا شاکله یک جامعه را می سازد، عملاً در تولید و به زبان علمی تر در اقتصاد خلاصه شده است (زیباکلام، ۱۳۸۷: ۶۵). اما رو بنا که مارکس از آن یاد می کند و به غیر از مناسبات اقتصادی، تمامی جنبه های دیگر جامعه از جمله هنر، ادبیات، علم، فرهنگ و غیره، همگی تابعی هستند از زیر بنا و در راستای آن شکل می گیرند. در واقع این زیر بنا است که رو بنا را شکل می دهد و آن را می سازد. بنابراین مارکس برای شناخت هر جامعه ای یک راست به سراغ زیر بنا یا اقتصاد آن جامعه می رود و تا زمانی که

^۱ Cultural system

^۲ Infrastructure

^۳ Super Structure

در زیر بنای یک جامعه اتفاقی حادث نشود و تغییر و تحولی به وجود نیاید، هیچ تغییر اساسی و بنیادین در رو ساخت یا رو بنا اتفاقی نمی‌افتد و به همین جهت از دید مارکسیست‌ها همیشه جهت تغییرات از پایین به بالا است یعنی از زیر بنا به سوی رو بنا (همان منبع، ص ۷۵-۷۳). در واقع در هر جامعه‌ای دو چیز می‌توان تشخیص داد: ۱- بنیان اقتصادی یا زیر بنا ۲- روبنا: زیر بنا اساساً از نیروها و روابط تولیدی (اقتصادی) تشکیل گردیده و حال آن- که نهادهای حقوقی و سیاسی و همچنین طرز فکرها، ایدئولوژی‌ها، فلسفه‌ها همه جزء رو بنا هستند.

توضیحی کوتاه در مورد جامعه شناسی علم: اما در مورد حوزه تخصصی جامعه شناسی علم، محسنی جامعه شناسی علم را رشته‌ای از جامعه شناسی می‌داند که روابط متقابل میان علم و جامعه را مورد بررسی قرار می‌دهد. یعنی اینکه چگونه علم بر ارزشها، آموزش و پرورش، شیوه‌ی زندگی، تصمیم گیری‌های سیاسی و نیز شیوه نگرش به جهان موثر واقع می‌شود؟ به همین ترتیب چگونه جامعه بر رشد و توسعه علم اثر دارد؟ (محسنی، ۱۳۷۲: ۱۵-۱۴). توکل نیز جامعه شناسی علم را مطالعه و بررسی رابطه بین فضای علم و عناصر آن از قبیل دانشمندان، نهادهای آموزشی، دانشگاه‌ها و همین‌طور جو علمی و جامعه با اجزاء آن مانند افراد، امکانات اقتصادی-اجتماعی، نهادهای سیاسی-دینی و ... می‌داند (توکل، ۱۳۸۹: ۲۴).

پیشینه تحقیق

اولین پژوهش مربوط به تحقیقی است که توسط مرتون صورت گرفته است، مرتون در تحقیق خود ظهور علم جدید را در قرن هفدهم انگلستان مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد، او در اثر خود یعنی "علم، تکنولوژی و جامعه در انگلستان قرن هفدهم" که اول بار در سال ۱۹۳۸ منتشر شد شواهد تجربی زیادی در زمینه ارتباط جهت گیری ارزشی مبتنی بر سخت گیری مذهبی با انقلاب علمی ارائه می‌نماید، او دیدگاهی مبتنی بر تاثیر عوامل بیرونی بر رشد علم را دارد و به این نکته تاکید دارد که چگونه نیازهای اقتصادی و نظامی انگلستان در آن زمان باعث پیشرفت علمی شد: "به عنوان مثال مرتون در مورد انگلستان قرن هفدهم نشان داد: رشد منافع دریایی، چه کشتیرانی نظامی و چه تجاری، به فنون دریایی قابل اطمینان‌تری نیاز داشت. فنون موجود نه کرونومترهای خوبی داشت و نه روش‌های مناسبی برای تعیین طول جغرافیایی در دریا، این نیازهای اقتصادی، سیاسی و نظامی - به وسیله‌ی جوایزی که برای کشفیات و اختراعات در نظر گرفته شده بود محرک مستقیمی بودند برای کشفیات اساسی در زمینه نجوم و در مورد ماهیت فز- این مثال نشان می‌دهد که چگونه نیازهای اقتصادی، علم و تکنولوژی به انحاء پیچیده و اغلب متقابلاً سودمند بر هم اثر می‌گذارند." (توکل، ۱۳۷۲: ۳۲). پژوهش دیگر توسط محمد امین قانعی راد (۱۳۸۴) و براساس یک رویکرد برون گرائی کار شده است: "با نادیده گرفتن ویژگی‌های تاریخی پدیده‌های مورد مطالعه، در واقع موضوع تحقیق عبارت است از بررسی رابطه‌ی اجتماعی مذهب و علم. دیدگاه این تحقیق برای توضیح رابطه بین مذهب و علم، مبتنی بر رویکرد برون گرائی می‌باشد" (قانعی راد، ۱۳۸۴: ۵). در این پژوهش چارچوب نظری بر مبنای نظریات جامعه شناسی علم در مورد نفوذ فرهنگ در علم به ویژه جامعه شناسی تفهیمی در سنت وبر و مرتون آمده است. این نویسنده با روش تاریخی و با عاملیت کنش‌گران تاریخی پدیده تکوین روش شناسی تجربی در قلمروی فعالیت دانشی رخ داده است. قانعی راد در طرح اجمالی دیدگاه خود در مورد رشد علوم تجربی در سال‌های ۱۳۰ تا ۵۰۰ هجری توسط دانشمندان ایرانی بر نقش فرهنگی و سیاسی جنبش شعوبیه تاکید دارد.

اهداف

هدف کلی این تحقیق بررسی عوامل رشد و انحطاط علوم در بین مسلمین از قرون دوم الی پنجم هجری (در مرکز خلافت / شهر بغداد) می‌باشد و علاوه بر آن هدف‌های جزئی به شرح زیر می‌باشند:

۱. تعیین رابطه بین شیوه‌ی تولید (درمقایسه باشیوه تولید در بقیه جوامع در طول تاریخ) و رکود علم در قرون دوم الی پنجم هجری در بین مسلمین در شهر بغداد.
۲. تعیین رابطه بین رونق اقتصادی و رشد علم در قرون دوم الی پنجم هجری در بین مسلمین در شهر بغداد.
۳. تعیین رابطه بین آزادی‌ها و رشد علم در قرون دوم الی پنجم هجری در بین مسلمین در شهر بغداد.
۴. تعیین رابطه بین اخلاقیات عقل‌گرایان و رشد علم در قرون دوم الی پنجم هجری در بین مسلمین در شهر بغداد.
۵. تعیین رابطه بین اخلاقیات نقل‌گرایان و رکود علم در قرون دوم الی پنجم هجری در بین مسلمین در شهر بغداد.

ابزار و روش تحقیق

از آن‌جا که موضوع این پژوهش بررسی عوامل اجتماعی رشد و انحطاط علم در شهر بغداد قرون اول هجری می‌باشد، بنابراین شهر بغداد آن زمان، با تمام ویژگی‌ها، مناسبات و ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، دینی و اعتقادی (فضای فرهنگی - اجتماعی)، جامعه آماری این پژوهش را شکل می‌دهد و از آن‌جا که این پژوهش یک تحقیق کیفی می‌باشد، از روش نمونه‌گیری رایج در پژوهش‌های کیفی که عبارت است از نمونه‌گیری تئوریک، استفاده شده است. گلنزر و اشتراوس نمونه‌گیری تئوریک را این‌چنین تعریف می‌کنند: فرایند گردآوری داده‌ها برای خلق نظریه به قسمی که تحلیل‌گر به‌طور پیوسته داده‌های خود را جمع‌آوری و تحلیل می‌کند و تصمیم می‌گیرد در هر مرحله بعدی چه داده‌هایی را جمع‌کند و کجا آنها را بیابد، تا نظریه خود را همراه با پدیدآمدنش، به‌روراند (بلیکی، ۱۳۹۰: ۲۶۷). و از آن‌جا که برای پژوهش‌های تاریخی معمولاً از روش کتابخانه‌ای استفاده می‌شود، ما نیز با این روش، و با رجوع به کتاب‌ها، مقالات، مجلات، پایانه‌ها، اینترنت و چکیده‌های این منابع به فیش‌برداری از آنها پرداخته ایم. برای تجزیه و تحلیل اطلاعات در پژوهش‌ها، با توجه به ماهیت داده‌های جمع‌آوری شده از روش‌های مختلفی استفاده می‌شود، در کارهای کمی معمولاً از روش‌های آماری استفاده می‌شود، ولی از آن‌جا که اطلاعات ما کیفی می‌باشد که از طریق روش کتابخانه‌ای به دست آمده، از روش توصیفی (فقط توصیف قضایای تاریخی) و هم‌چنین از روش تحلیلی (تحلیل اسناد گذشته با توجه به تئوری‌های موجود)، پرداخته ایم.

یافته‌های تحقیق

بررسی سؤال اول تحقیق:

۱: رابطه‌ی بین شیوه تولید جامعه و انحطاط علوم چگونه است؟

همان‌طور که در بخشی از چهارچوب نظری آوردیم بر آن هستیم که این مسئله را از دیدگاه مارکسیستی (دیالکتیک تاریخی)، بحث معروف زیر بنا و روبنای مارکسی پی‌گیریم، مارکس باور داشت که شیوه تولید در یک

جامعه زیر بنا و هر چه از فرهنگ و اندیشه و علم و هنر و ... وجود دارد مربوط به روبنای جامعه می‌باشد، و با تغییر شیوه تولید در یک جامعه ما شاهد تغییر در حوزه های مختلف مربوط به رو بنا خواهیم بود. بعد از تلاش های نظری که برخی از متفکران غربی مثل منتسکیو، هابز و هگل در باب رکود اجتماعی و صورت بندی استبداد سیاسی در جوامع شرقی داشتند، مارکس و انگلس با بهره گیری از این مطالعات و هم چنین نوشته های فرانسوا برنیه پزشک مخصوص اورنگ زیب (دربار مغول)؛ که در کتاب «سفرهای در برگیرنده توصیف قلمرو مغول کبیر» گردآوری شده بود و عنوان می‌کرد که شاه به تنهایی مالک کلیه زمین های سرزمین به حساب می‌آید (علمداری، ۱۳۸۱: ۸۱)، توانستند نظریه «شیوه تولید آسیایی»^۴ را برای توضیح شرایط و موقعیت جوامع شرقی طراحی کنند. در این نظریه، مارکس و انگلس علاوه بر مشکل آب و احتیاج به مدیریت متمرکز انحصاری برای ایجاد و بهره برداری از نظام های آبیاری، مشکل نبود مالکیت خصوصی زمین را عامل اصلی رکود اجتماعی در جوامع شرقی می‌دانستند؛ بنابراین از نظر مارکس و انگلس شکل و ماهیت حکومت های استبدادی در جوامع شرقی، در اثر شیوه زیست اقتصادی و اجتماعی مردمان این جوامع به وجود آمده بود، به گونه ای که شیوه خاص تولید آسیایی سبب ساز نوع دولت استبدادی و مانع رشد اقتصادی، سیاسی می شد. در دوران خلافت عباسی در «مرو» میرآب هزاران نفر خدمه در اختیار داشت و ذخیره آب شهر توسط سپاه چهار صد نفری نگهبانی می شد. تقسیم آب میان کشاورزان با محاسبات دقیق و با احتساب دقیقه انجام می گرفت هرگاه خشکسالی می‌شد، برخی رودخانه ها در اثر کمی بارش برف و باران، در مواقعی حتی به کلی خشک می‌شدند و این مسئله نه تنها اهمیت و ارزش آب را بالا می‌برد، بلکه بر ضرورت کنترل متمرکز آن افزوده که البته این کنترل و نظارت بر عهده دولت بود و از توان واحدهای کوچک کشاورزی روستایی خارج بود. به هر حال، بر طبق این نظریه، دولت استبدادی که مانع تحولات پیش رونده اجتماعی بود، برآمده از مدیریت متمرکز آبیاری بوده است (همان، ۷۸). ازجمله افرادی که در مورد استبداد موروئی آسیایی به بحث پرداخته است احمد اشرف (۱۳۸۲) می‌باشد، اشرف اعتقاد دارد که موانع داخلی رشد شیوه تولید سرمایه داری و به دنبال آن دموکراسی و توسعه و علم و ... را باید در خصوصیات شیوه های تولید شهری، روستایی و ایلی، و نظام سیاسی و اجتماعی مبتنی بر آن جست و جو کرد. به تعبیر دیگر، او معتقد است که تسلط دولت بر منابع قدرت و ثروت در جوامع شرقی ریشه خودکامگی آن است، این نظریه شالوده تحلیل احمد اشرف می‌باشد. به اعتقاد او وجود دستگاه دولتی متمرکز و اعمال قدرت خودسرانه سیاسی مستبدان حاکم، وقفه و دگر دیسی تولید سرمایه داری را فراهم آورده است (اشرف، ۱۳۸۲: ۳۹).

محمد علی همایون کاتوزیان در آثارش نشان داده است که چگونه استبداد در بسیاری از جوامع شرقی شکل گرفت و سده های طولانی دوام آورد. به باور وی، استبداد ویژگی بسیاری از جوامع شرقی بوده، و تا امروز نیز دوام آورده است. او می گوید: "اگر استبداد نبود، یا در دوره ای از میان رفته بود، انباشت سرمایه، پیشرفت مداوم علم و تکنولوژی، و پیشرفت صنعتی در چها چوب حکومت قانون و دستگاه اداری منظم و منضبط ممکن می باشد" (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۷۲). نویسنده دیگری که با نگرش مارکسیستی دست به قلم زده است، کاظم علمداری (۱۳۸۰) است او با توجه به شیوه تولید به تحلیل تاریخ شرق و غرب پرداخته می پردازد، علمداری از نویسندگانی است که به شرح دقیق شیوه تولید آسیایی پرداخته است. او ویژگی های جوامع شرقی با شیوه تولیدشان را این گونه ذکر می کند: (۱) وضعیت اقلیمی، یعنی فقر طبیعت و کمبود آب (۲) شیوه معیشتی اقتصاد بسته طبیعی (۳) مالکیت ارضی جمعی به عنوان نیاز حل معضل کم آبی و عدم رشد مالکیت ارضی خصوصی (۴) وحدت پیشه و زراعت و غلبه اقتصاد روستایی بر اقتصاد شهری (۵) استبداد شرقی (۶) ادغام دین و دولت (۷) عدم رشد شهرهای مستقل و مراکز تجارتی (۸) عدم شکل گیری هویت فردی (علمداری، ۱۳۸۰: ۱۷۸). هنگامیکه در حوزه تولید چنین

^۴ Asiatic Mode of Production

مناسباتی برای قرن ها در یک جامعه دوام می یافت، به تدریج برای عملکرد آنها هنجارها و سنت هایی به وجود می آمد. این سنت حتی در صورت تغییر زمینه های اولیه تولید به صورت قواعد اجتماعی حاکم بر مناسبات مردم در جامعه دوام می یافت و خود مرکز الهام رفتاری می شد. منظور این است که این نوع شیوه تولید که نقطه مشترک بیشتر نظریات در مورد علت آن همان طور که آورده شد، خشکی آب بود، فقط سبب ساز حکومت های مستبد نبوده است بلکه معمولاً تمام نهادهای این نوع جوامع را تحت تاثیر قرار داده و به آنها ویژگی استبدادی می داد، و همتراز همه این ها، فرهنگ و اخلاقیات مردم نیز به صورت بسته و متحجرانه و مستبدانه درمی آمده، و همانطور که در چارچوب نظری از نظریه کارکردگرایان بحث شد، همه نهادها و قطعات یک جامعه از هماهنگی مناسب برخوردار می باشند و به نظر نمی رسد که مثلاً در یک جامعه مردمی با فرهنگ سنتی و نهادهای سنتی دارای حکومتی دموکراتیک می باشد و یا برعکس، در واقع هر حکومت محصول جامعه خود است و تمام نهادهای یک جامعه نیز محصول جامعه خود می باشند و وقتی یک جامعه رشد می کند تمام نهادهای آن با هم و هماهنگ رشد می کنند، و در جامعه مورد بحث ما، به خاطر شیوه تولید که قرن ها حاکم بوده، تمام نهادهای جامعه مورد بحث و همچنین فرهنگ مردمان آن سنتی و بسته و استبدادی بوده است و حکومت های متمرکز و مستبد آن نیز محصول آن جامعه بوده است و آن حکومت های مستبد اندیشه و علم و عقل گرایی را نمی توانستند اجازه رشد دهند، و حتی اگر در برخی دوره ها همانطور که در تاریخ اتفاق افتاد و برخی خلفای اول عباسی، علاقه ای به علم عقل گرایی فلسفه و تفکر داشتند و آزادی های نسبی برای این جریانها دادند، در آن جامعه نتوانست دوام آورد و در داخل خود آن جامعه بقیه نهادها مخصوصاً نهاد دین (فقهای سنتی به مامون لقب امین الکفار داده بودند) و به ویژه مردم نتوانست آن دوره را تحمل کند و بعد از مدت زمان کوتاهی آن دوره با ویژگی هایش داخل آن جامعه هضم و نابود شد.

بررسی سؤال های دوم و سوم تحقیق:

۲: رابطه بین رونق اقتصادی و رشد علم چگونه است ؟

۳: رابطه بین آزادی ها و رشد علم چگونه است ؟

تاریخ نشان داده است که هر جامعه ای از این دو (رونق اقتصادی، آزادی ها) بهره مند بوده، معمولاً توانسته به طرف علم و فلسفه و عقل گرایی... حرکت کند. در تمدن اسلامی از قرون دوم هجری نیز جهان اسلام و در مرکز آن شهر بغداد به طور نسبی برخوردار از این دو شرط لازم برای تولید علم بوده، یعنی هم رونق اقتصادی و رفاه نسبی در جامعه به خاطر دلایلی حاکم شد، و حکومت آن توانایی اقتصادی را پیدا کرد تا بتواند از علم و علما حمایت کند و هم برخوردار از برخی آزادی ها (در این تحقیق منظور از آزادی بیشتر آزادی هایی بود که به طور نسبی از طرف حکومت به برخی جریان های عقل گرایی و تولید علم داده شد- آزادی های سیاسی) شدند و جمع این دو و برخی عوامل دیگر منجر به تولید علم و اندیشه (البته به مدت کوتاه) شد. ابن خلدون با عنوان "در این که دانش ها در جایی فزونی می یابد که عمران توسعه یابد و حضارت به بزرگی و عظمت نایل آید" (ابن خلدون، ۱۳۷۹: ۸۸۳)، فصلی را به علوم اختصاص می دهد. وی بعد از بحثی از تاریخ می گوید: "و باید از آن چه در باره وضع بغداد و قرطبه و قیروان و بصره و کوفه بیان کردیم عبرت گرفت که چون در صدر اسلام عمران شهر های مزبور توسعه یافت و اصول حضارت در آن ها مستقر گردید چگونه دانش در آن ها فزونی یافت و به منزله دریاهای بی کران از دانش و هنر در آمدند و در اصلاحات تعلیم و اهتمام دانش ها و استنباط مسائل و فنون، انواع شیوه های گوناگون ابتکار کردند چنان که از فعالیت های بازرگانی در همه شهرهای اسلامی در جریان بود، بغداد، بصره، بیت المقدس، انطاکیه، به عنوان کانون های اصلی بازرگانی در داخل محسوب می شدند" (صفری، ۱۳۸۹: ۳). بی گمان سطح تولید و مبادلات در خلافت عباسیان نسبت به دوران بنی امیه بالاتر رفت و پر جنب و جوش گشت و مخصوصاً در نخستین سده فرمانروائی عباسیان امور تولید،

مبادله فرهنگ در قلمرو بغداد پیشرفت بسزا یافت، در این زمان تولید کالا رونق خاص یافت و به موازات آن میزان خراج نیز فزونی یافت (بلیایف، ۱۳۸۴: ۷۰۶). بنابراین خلافت عباسیان از نظر اقتصادی به منابع ثروت هنگفتی دست یافتند و همین عامل اقتصادی به همراه چند عامل دیگر زمینه رشد علم تمدن اسلامی را فراهم کرد (علمداری، ۱۳۸۰: ۴۷۷). کوتاه سخن آن- که: در این دوره احداث کاخ‌ها، بیمارستان‌ها، سدها، قنات‌ها، بازارها و ... صورت گرفت و توسعه تجارت خارجی و داخلی، و رفاه نسبی مردم و کل این عوامل نشان دهنده رونق اقتصادی در این دوره می‌باشد (آقایی چاوشی، ۱۳۸۱: ۴). در سایه همین ثروت و رونق اقتصادی بود که خلفای نخستین عباسیان، توانایی حمایت از علم و علما را پیدا کردند. بدین ترتیب در قرون سوم هجری در شهر بغداد با حمایت مالی حکومت، مرکز جدید فرهنگی در عالم اسلام ایجاد شد، این مرکز دارالحکمه نام گرفت و در کتابخانه اش آثار دانشمندان یونانی، هندی، ایرانی و ... گردآوری شد، رصد خانه هایی که با حمایت حکومت در زمان مامون ایجاد شد دانشمندان بزرگی از نقاط مختلف گرد آورد (سعادت فر، ۱۳۸۶: ۷۳). وجود ثروت و اقتصاد پویا و به دنبال آن حمایت مالی از طرف حکومت شرط کافی برای رشد علمی نبوده و نیست و جوامعی را در طول تاریخ سراغ داریم که با وجود رفاه نسبی در جامعه و قدرت اقتصادی حکومت هایشان از علم و اندیشه در آن جوامع خبری نبوده است و این عامل فقط شرط لازم است و از دیگر عواملی که باید در کنار این عامل به کمک جریان علم و اندیشه بیاید وجود آزادی‌ها در جامعه است. به قول دکتر شریعتی: "اگر آزادی و تنوع و درگیری و تضاد را از زندگی برداریم نه تکامل خواهیم داشت و نه معنی بودن و زندگی کردنی که ویژه آدمی است... آنکه آزادی را از من بگیرد، دیگر هیچ ندارد که عزیز تر از آن به من ارمغان بدهد" (روشن، ۱۳۷۵: ۷). بسیاری از اندیشمندان به این نکته معترف‌اند که اختناق فکری و انحصار عقاید در چارچوب عقاید رسمی.. عامل مرگ فکر و محرومیت جامعه از استعداد های بسیار و اندیشه های نوین می باشد و این اختناق را جنایتی هولناک در حق بشریت معرفی می‌کنند. با این مقدمه عامل دیگری که در کنار عامل رفاه اقتصادی و حمایت مالی خلفا توانست جریان تولید علم و عالم را در شهر بغداد به راه بیندازد، وجود آزادی‌ها (بیشتر آزادی های نسبی سیاسی از طرف حاکمیت مد نظر است) در آن مقطع زمانی می‌باشد، به قول استاد مطهری که او نیز مثل بیشتر اندیشمندان آزادی را از لوازم ضروری حیات می‌داند باور دارد که: "به وجود آمدن قرون درخشان تمدن اسلامی مدیون آزادی و وجود تصادمات فکری می باشد" (همان). در واقع همین تسامح و بی‌تعصبی بود که در قلمرو اسلام بین اقوام و امم گوناگون، تعاون و همزیستی را که لازمه پیشرفت علم و فرهنگ هست را به وجود آورد و در دنیایی که اسیر تعصبات بود دارالسلامی به وجود آمد که مرکز واقعی آن قرآن بود - نه شام و عراق - و در آن تعصبات قومی و نژادی با یک نوع جهان وطنی چاره کرد و در مقابل تعصبات دینی نصارا و مجوس، تسامح و تساهل را به وجود آورد (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۳۴). ولی از آن زمان که این آزادی ها محدود شد، جریان تولید علم نیز کم کم متوقف شد و آغاز این دوره زمان به قدرت رسیدن متوکل می باشد؛ انحطاط علوم تمدن اسلامی از اوائل قرن چهارم هجری به بعد و یا اگر بخواهیم بیش تر در مقدمات این خرد ستیزی و توقف علم تعمق کنیم از اواسط قرن سوم هجری و دوره خلافت متوکل علی الله (۲۳۲-۲۴۷) آغاز شد (صفا، ۱۳۸۸: ۱۵۷).

بررسی سؤالات چهارم و پنجم تحقیق:

۴: رابطه بین اخلاقیات عقل گرایان و رشد علم چگونه است ؟

۵: رابطه بین اخلاقیات نقل گرایان و انحطاط علم چگونه است ؟

زمانی که جریان عقل گرایی (در این پژوهش بیشتر منظور جریان معتزله است که مدت زمان کوتاهی در جهان اسلام و مخصوصا مرکز آن شهر بغداد غلبه پیدا کرد) بر جهان اسلام مسلط شد به خاطر اخلاقیات خاص آنها علم و تولید آن به سرعت رشد کرد زمانی که گروه دوم (نقل گرایان) غلبه یافتند علم به شدت رو به انحطاط رفت. در واقع می‌توانیم رشد و انحطاط علم در قرون اول هجری را به غلبه این جریانات ربط دهیم. از جمله نویسندگانی که از این دریچه به این مسئله نگریسته اند بایستی مهدی فرشاد (۱۳۶۵) را نام برد. او پس از شرح مبسوطی در

این باب که چگونه هر نوع بحث و تفحص در مسایل علمی و اصولا تعلیم و و فراگیری علوم غیر دینی و فلسفه در مدارس حوزه خلافت ممنوع شد. آموزش مطالب دینی مجاز بود، «آیین مدرسی» را به عنوان یکی از عوامل به وجود آمدن این تحول معرفی می‌نماید. جورج سارتون (۱۳۵۳) نویسنده اثر حجیم تاریخ علم نیز «آیین مدرسی» را عامل افول علمی مسلمین می‌داند. اما او این آیین را مشکل کلی علم در قرون وسطی می‌داند. سارتون آیین مدرسی را مشکل اساسی علم در قرون وسطی می‌داند، مشکلی که بر شرق و غرب یکسان سایه افکنده بود، اما او معتقد است که با پیدایش رنسانس غلبه خردگرایی و تجربه گرایی از قرون ۱۶ به بعد، غربیان موفق می‌شوند حصار آیین مدرسی را شکسته و به کمک تجربه علم را به طرف جلو سوق دهند. دیدگاه کلامی معتزله با دفاع از عقلانیت آزاد از تقید به عنوان تنها بنیان معتبر معرفت با عقلانیت آزاد اندیشه علمی توازی داشت و به این دلیل معتزله موجب توسعه علم و فلسفه شدند، در نهضت ترجمه شرکت کردند و به مطالعه فلسفه یونانی و علوم علاقه مندی نشان دادند. اشاعره و اهل حدیث (جریان نقل گرایی) برعکس کاربرد اصول عقلانی و قیاس را در درک مذهب، بدعت دانسته و بر ایمان صرف تاکید می‌کردند و به این دلیل غلبه آنها به زوال علم و فلسفه انجامید (قانعی راد، ۱۳۸۴: ۴۸). اندیشه معتزله در تقدیس عقل و سلطه دادن آن بر نقل، همچنین در امتزاج جریان‌های علمی و فرهنگی ملل گوناگون، به ویژه یونانی، ایرانی، هندی با معارف اسلامی نقش اساسی داشته است. محققان معتزله را حلقه اتصال فرهنگ‌هایی دور از هم معرفی می‌کنند. آماده سازی عقول جهت پذیرش ذاذه‌های فرهنگی و مدنی سایر ملل از مهم ترین کارکردهای معتزله در تاریخ تدوین علوم و معارف اسلامی است. میراث تمدن‌های باستانی در عرصه‌های مختلف علمی و فرهنگی مانند اخلاق، طب، نجوم، ریاضی و... از شاهراه عقل گرایی به حوزه اسلامی منتقل شد (پاک، ۱۳۸۸: ۴). در مبانی نظری معتزله علم و دین ساحت واحدی دارند و نظام‌های فرهنگی و تمدنی مختلف نریان‌های ترقی یکدیگرند و محدوده علوم، مجموعه معارف بشری و غیر بشری است، بنابراین اندیشه عقل گرایان معتزله به دلیل ماهیت عقلانی اسلام زیر بنای اصلی پیدایش، گسترش، بقا و تجدید و احیاء تمدن اسلامی است (همان). با روی کار آمدن متوکل و با دفاع از جریان اشاعره جریان تولید علوم از اخلاقیات اشاعره متأثر شد و راه انحطاط در پیش گرفت: تمام علوم ریاضی و طبیعی و الهی و فروع مختلف آن‌ها یعنی طب و فلک و موسیقی و کیمیا و جز آن با حمایتی که از طرف عده‌ای از خلفا و امرا نسبت به آن‌ها می‌شد مورد اعتراض گروه بزرگی از متعصبین اهل سنت و حدیث بوده است و هر کسی که بدان علوم توجهی داشت زندیق و ملحد می‌دانسته اند، اصحاب نقل بر این باور بودند که علم فقط علم موروث از نبی می‌باشد و جز آن را علم نافع به حساب نمی‌آوردند و علمی را که نفع آن برای اعمال دینی ظاهر و آشکار نبود عذیم الفایده می‌پنداشتند و می‌گفتند به تجربه دریافته شده که چنین علومی به خروج از صراط مستقیم منتهی خواهد شد و علوم عقلی را علوم مهجوره می‌شمردند و معتقد بودند نهایت آن به کفر و تعطیلی دین خواهد کشید (صفا، ۱۳۸۸: ۱۶۳). و بدین ترتیب با غلبه اهل حدیث به انحطاط علوم منجر شد: نقل گرایان تنها به تبعیت و تقلید از حدیث و سنت و تسلیم در برابر نصوص و منقولات اعتقاد داشتند و اهل عقل به ویژه معتزله را به کفر متهم می‌ساختند. این جریان با ظهور امام محمد غزالی و ایستادن در برابر تعقل و معتزله و تکفیر آنها شدت یافت و این عامل یکی از بزرگترین عوامل انحطاط علوم در جهان اسلام بود (ولایتی، ۱۳۸۹: ۱۵۸). به اعتقاد آن‌ها هر آن چه برای دانستن لازم بود در نصوص اسلامی آمده است و دلیلی برای بهره گیری از میراث بیگانگان وجود نداشت، این گروه علوم طبیعی و عقلی را میراث گذشتگان می‌دانستند و بر این نظر بودند که هر کسی از کتاب و سنت روی گرداند و به مسائل نظری روی آورد بالاخره دچار فساد خواهد شد، افرادی که می‌خواستند اعتبار خود را حفظ کنند مطالعات فلسفی خود را پنهان نگه داشتند و آن‌ها را تحت پوش رشته‌هایی دنیال می‌کردند که جایگاه بهتری داشتند به همین ترتیب هم شخصی که کتاب‌های مربوط به علوم خارجی را در خانه داشت در مخاطره تبدیل شدن به یک شخص بی دین قرار می‌گرفت (عباس نژاد، ۱۳۸۸: ۱۵۲).

نتیجه گیری

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهند که مسلمین از قرون دوم الی پنجم هجری توانستند به رشد علمی دست یابند و بعد از این قرن جریان تولید علم رو به انحطاط رفت و ما به دنبال عوامل رشد و انحطاط در جامعه مورد نظر یعنی مرکز خلافت (بغداد) بودیم. تحقیق حاضر به دنبال دفاع از یک نظریه است و این نظریه سوال اول تحقیقمان را شکل می‌دهد و عوامل بعدی موثر در رشد و انحطاط علم در سوالات تحقیق شدیداً متأثر از عامل اصلی یا همان نظریه‌ای است که قصد دفاع از آن را داریم، این نظریه همان نظریه معروف زیر بنا و رو بنای مارکس می‌باشد. به عقیده مارکس شیوه تولید یک جامعه زیر بنا و بقیه عوامل و نهادها روبنای یک جامعه را شکل می‌دهند، مارکس و مارکسیستها و پژوهندگان ایرانی به پیروی از او در بحث از شیوه تولید در مشرق زمین نظریه شیوه تولید آسیایی را مطرح می‌سازند، بدین ترتیب که در مشرق زمین مردمان به دلیل کمبود آب و فقر طبیعت همواره نیازمند حفر قنات بوده‌اند و برای حفر این قنات‌ها و سازماندهی و مراقبت از آنها به نهادی نیاز بود که این نهاد همان نهاد حکومت بوده است این نهاد در طول زمان به نهادی مستبد و دیکتاتور تبدیل می‌شود که تمام قدرت در دست آن بوده، و این استبداد در جوامع شرقی مختص نهاد حکومت نبوده است بلکه تمام نهادهای آن مخصوصاً نهاد دین و مخصوصاً فرهنگ مردمان آن نیز به صورت مستبدانه و متحجرانه در می‌آمده است و هیچ وقت این جوامع نتوانستند به مرحله شهرنشینی وارد شوند، البته این بدان معنا نیست که در مشرق زمین شهر وجود نداشته است بلکه به قول مارکس شهرهای مشرق زمین فقط روستاهای بزرگ بوده‌اند و خصوصیات شهرنشینی در آنجا به وجود نمی‌آمده است زیرا عامل اصلی که جوامع را به شهرنشینی وارد می‌کرد مالکیت خصوصی بود که در مشرق زمین به خاطر شیوه تولید خاص آنها غایب بوده و مالکیت به صورت دولتی و عمومی بوده است، مثلاً شواهد تاریخی، در مقایسه تمدن یونان باستان با تمدن اسلامی خصوصیات متفاوتی را نشان می‌دهند و این خصوصیات باعث شده بود یونان باستان چندین قرن قبل از تمدن اسلامی آزادی و دموکراسی‌های نسبی و هم چنین رشد بالای علوم عقلی را تجربه کند که جهان اسلام در قرون اول هجری بهره‌های فراوان از آن برد، و تفاوت این دو تمدن (یونان و اسلام) که یکی در شرق و دیگری در غرب به وجود آمد شدیداً متأثر از شیوه تولید متفاوت در این دو جامعه می‌باشد. و به نظر می‌رسد که انحطاط علوم در جهان اسلام و در مرکز خلافت آن شهر بغداد قابل پیش بینی بود و باید این اتفاق می‌افتاد و در واقع آن جریان تولید علم و عقل گرایی محکوم به شکست بود، و آن جریان عقل گرایی و تولید علم در کوتاه مدت، محصول تسخیر سرزمین‌های جدید توسط مسلمین و ثروت حاصل از آنها یعنی همان عامل رونق اقتصادی و همچنین تسخیر معرفت، تفکرو علوم آن سرزمین‌ها و همچنین آزادی‌های نسبی به نفع جریان عقل گرایان بوده است یعنی خلفا و حکومت در اوایل حکومت عباسیان نیازمند به رشد فعالیت‌های جریان معتزله و فعالیت‌های علمی آنان که منجر به تولید علم می‌شد بودند در واقع به نظر می‌رسد جریان معتزله و عقل گرایی ابزاری برای حکومت بوده تا هم بتوانند بر حکومت بنی امیه (که طرفدار جبریه بودند و معتزله که طرفدار قدریه بودند) فایق آیند و هم مجبور بودند به سوالات و شبهات جدید که در سرزمین‌های تسخیر شده جدید مطرح بود جوابگو باشند و عقل گرایان می‌توانستند ابزاری باشند بر فایق آمدن بر این مسایل، و همچنین به این عوامل باید علاقه چند تن از خلفای اول عباسی به علوم را اضافه کرد (مثلاً مأمون شدیداً تحت تأثیر ایرانیان که معتزله بودند قرار داشت زیرامادر ایرانی داشت) و این چند عامل که از قضا همزمان اتفاق افتاده بودند، دست به دست هم داد تا جریان نهضت ترجمه و طرفداری از عقل گرایان و بالاخره تولید علم به وجود آید. آن جریان بعد از مدت زمانی کوتاه که تقریباً کمتر از یک قرن و اوج آن نیم قرن (در شهر بغداد) طول کشید، رو به افول رفت و در داخل جامعه مورد بحث، کم رنگ شد و بالاخره رو به نابودی کامل رفت و اگر بخواهیم در زمان شروع انحطاط رشد علمی دقیق شویم زمان به قدرت رسیدن متوکل عباسی (اواسط قرن سوم هجری) را باید ذکر کنیم، در واقع جامعه مورد بحث به خاطر شیوه

تولید که قرن ها بر آن جامعه حاکم بوده است نمی توانست جریان عقل گرایی، آزاد اندیشی، دادن آزادی به گروه های عقل گرا، تولید علم و... را تحمل کند و در آن جوامع نوعی نخبه کشی حاکم بوده است و آزادی های داده شده از طرف خلفای اول عباسی و بعد محصولات آن آزادی ها، در جامعه مورد بحث از طرف هیچ یک از نهادهای دیگر آن جامعه و همچنین از طرف خود مردم و فرهنگ غالب در جامعه مورد قبول و تحمل قرار نگرفت و حتی خلفای اول عباسی مثل مأمون مورد قبول نهاد دین (فقه های سنتی مورد احترام مردم) نیز نبود و آنان به مأمون لقب امام الکفار داده بودند و هم چنین باید توجه داشت، آزادی هایی که خلفای اول عباسی فراهم کرده بودند، برای همه گروه ها نبود و در زمان آنان گروه و جریان اهل حدیث تحت فشار از طرف حکومت بودند و و در واقع جریان معتزله به ابزاری دست حکومت تبدیل شده بود. و خلفای به اصطلاح روشنفکر عباسی طرفدار آزادی به معنای واقعی نبودند بلکه بیشتر به منفعت سیاسی خویش نظر داشتند. پس به نظر می رسد جریان تولید علم در بغداد قرون اول هجری محصول خود جامعه نبوده است و مثل یک درختی بود که از دیگر تمدن ها کنده شده و به مرکز جهان اسلام منتقل شده بود، و آن درخت با آب و هوا و خصوصیات جامعه مورد بحث تناسبی نداشت و زود خشک شد. یعنی زمینه های آن در جامعه وجود نداشته و برای آن سده ها تلاش و مبارزه نشده بود بلکه جریانی کوتاه مدت بوده است، چون در یک جامعه کوتاه مدت و کلنگی واقع شده بود، برخلاف جریانات غرب که حاصل چندین سده مبارزه هستند. و هم چنین باید توجه داشت که، جریانی که یک یا چند خلیفه آن را به وجود آورد و بعد خلفای بعدی بتواند آن را از بین ببرد دارای نقص های فراوان است و ریشه آن در بطن و ساختارهای جامعه نیست و در مورد اخلاقیات عقل گرایان که منجر به تولید علم شد و اخلاقیات نقل گرایان که منجر به انحطاط علم شد، به نظر می رسد که جامعه مورد بحث جریان نقل گرا را می طلبید و این جریان با ویژگی های هم رنگ جامعه مورد بحث است و در واقع هر مذهب و هر جریانی محصول جامعه خویش است. البته منظور این نیست که دین اسلام محصول جامعه عربستان بوده، بلکه دین مقدس اسلام در مقام تنزیل وحی الهی بوده است و بعد از نزول در طول زمان مورد تفسیر مردمان آن جامعه قرار گرفته است و مردمان جامعه مورد بحث چون خود زندگی و اخلاقیات روستایی و مستبدانه داشته اند دین اسلام را به صورت یک دین جمعی درآوردند که ادیان جمعی نیز به شدت مخالف عقل گرایی و آزاد اندیشی بوده اند، حتی اگر بخواهیم از این منظر به موضوع نگاه کنیم، و تاثیر اخلاقیات دینی بر جریان رشد یا انحطاط علم را توضیح دهیم، باید ذکر کنیم که خصوصیات جریان غالب در طول تاریخ در جهان اسلام (جریان نقل گرایان) شبیه ویژگی های ادیان جمعی می باشد، و ادیان جمعی نیز محصول جوامع بسته، قبیله ای و متحجرانه می باشند.

پیشنهادهای پژوهش

در دوران رشد علم در شهر بغداد دو عنصر وجود داشت که جریان تولید علم را به راه انداخت، و ما با توجه به این دو عنصر دو پیشنهاد برای بهبود جریان تولید علم در جوامع اسلامی مخصوصاً برای کشور خودمان داریم :

الف: به رسمیت شناختن تکثر و مدارا برای بنیادگرایی علم.

ب: رابطه و نزدیکی اهل علم با قدرت های حاکم و همکاری این دو نهاد با هم

اگر می خواهیم در جامعه امروز جهان اسلام و به ویژه ایران جریان تولید علم شکل گیرد و یک نهضت اجتماعی مانند انقلاب اسلامی به یک نهضت علمی تبدیل شود باید بدانیم که ایده ها به خودی خود سبب هیچ تحولی نخواهند شد قدرت های سیاسی باید تکثر را به رسمیت بشناسند و دیدیم که آزادی های ناشی از طرف حکومت در کوتاه زمان در بغداد چه برکاتی در بر داشت. بنابراین اهل نظر باید در بیان آراء خود از آزادی برخوردار باشند و هیچ مقامی دیگران را به قبول یک نظریه کلامی و

یا فقهی و ... مجبور نسازد و در واقع یک فضای باز برای اصل علم ایجاد شود و قدرت های سیاسی باید در کنار فراهم ساختن آزادی ها برای اهل علم از بعد اقتصادی نیز از فعالیت های علمی شدیداً حمایت کنند به طوری که نهادهای علمی از نظر مالی در مضیقه قرار نداشته باشند.

منابع

- اشرف، ا. (۱۳۵۹). **موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران دوره قاجار**. تهران: انتشارات زمین.
- آقایانی چاوشی، ج. (۱۳۸۱). عوامل اوج و حضيض علوم در تمدن اسلامی. **نشریه آیینه میراث**. شماره ۱۶، صص ۱۰-۳.
- بلیایف، ر. (۱۳۸۴). **اوضاع اقتصادی قلمرو عباسی. فصلنامه معارف اسلامی**. شماره ۹، صص ۱۶-۱۵.
- بلیکی، ن. (۱۳۹۰). **طراحی پژوهش های اجتماعی**. تهران: نشر نی
- پاک، م. (۱۳۸۸). **معتزله و مبانی نظری تمدن اسلامی. فصلنامه اطلاعات حکمت و معرفت**. شماره ۳۷، صص ۷۵-۷۰.
- تنهایی، ا. (۱۳۸۶). **نشریه های جامعه شناسی**. مشهد: نشرمرندیز.
- زیبا کلام، ص. (۱۳۸۸). **ما چگونه ما شدیم؟**. تهران: نشر روزنه.
- زیبا کلام، ص. (۱۳۸۷). **جامعه شناسی به زبان ساده**. تهران: نشر روزنه.
- زرین کوب، ع. (۱۳۷۸). **کارنامه اسلام**. تهران: نشر سخن.
- صفا، ذ. (۱۳۸۸). **تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی**. تهران: نشر روزنه.
- عباس نژاد ریا، م. (۱۳۸۸). **پیشرفت علم با تاکید بر دین**. مشهد: انتشارات بنیاد.
- علمداری، ک. (۱۳۸۰). **چرا ایران عقب ماند و غرب پیشرفت؟**. تهران: نشر توسعه.
- قربانی، ز. (۱۳۷۴). **علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین**. تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
- قربانی، ز. (۱۳۷۶). **تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی**. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- قانع راد، م. (۱۳۸۴). **جامعه شناسی رشد و افول علم علم در ایران دوره اسلامی**. تهران: وزارت علوم تحقیقات و فناوری.
- قلی، ع. (۱۳۹۲). **جامعه شناسی نخبه کشی**. تهران: نشر نی.
- کاتوزیان، م. (۱۳۹۱). **تضاد دولت و ملت**. تهران: نشر نی.
- لوبون، گ. (۱۳۷۰). **تمدن اسلام و عرب**. ترجمه: ه. حسینی. قم: کتابفروشی اسلامیه.

مهدی، محسن. (۱۳۸۵). فلسفه تاریخ ابن خلدون. ترجمه: م، مسعودی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

محسنی، منوچهر. (۱۳۷۲). مبانی جامعه شناسی علم (جامعه، علم، تکنولوژی). تهران: نشر طه‌وری.

ولایتی، علی اکبر. (۱۳۸۹). فرهنگ و تمدن اسلامی. قم: دفتر نشر معارف.